

اما توضیح بحوث تحلیلیه :

۲. معانی حرفیه

در علم اصول هر معنای نسبی و ربطی غیر مستقل را معنای حرفی می‌نامند.

این تعریف هم شامل مدلول حرف است، هم شامل مدلول هیئت است.

هیئت شامل هیئت فعل و هیئت جمل می‌شود.

هیئت جمل شامل ناقصه (هیئت اندماجیه) و تامه (هیئت غیراندماجیه) می‌شود.

سوال: دقیقاً معنای حرفیه چه هستند؟ به بیان دیگر، ما برای معنای حرفیه، اسامی داریم که این اسامی، موازی با این حروف هستند. مانند من و ابتدا؛ الی و انتها؛ علی و استعلا؛ رابطه این حروف با اسامی چگونه است؟

جواب: شهید صدر برای این بحث، دو اتجاه و دیدگاه را بیان می‌کنند:

۱. دیدگاه صاحب کفایه (پاورقی: که در اصل دیدگاه شیخ رضی استرآبادی است)

۲. دیدگاه علمای مشهور بعد از صاحب کفایه

دیدگاه اول: معنای حروف، دقیقاً همان معنای اسمی است که موازی اوست؛ مثلاً کلمه من و ابتدا، ذاتاً هم معنا هستند. منتهی:

اگر مفهوم مشترک من و ابتدا، در خارج لحاظ شود مانند: سار زید من البصره الی الکوفه در این صورت این معنای مشترک دائماً ارتباط دارد با مبتداً (سیر) و مبتداً منه (کوفه)

اگر مفهوم مشترک من و ابتدا، در ذهن لحاظ شود، اینجا دو صورت از وجود لحاظ می‌شود:

الف) وجود استقلالی: به خودی خود و با قطع نظر از مفاهیم دیگر: ابتدا

ب) وجود آلی: ملاحظه می‌شود با دیگر مفاهیم و طرفینی که مطابق با واقعیت خارجی است: من

کلمه «ابتدا» دلالت می‌کند بر معنای مشترک میان من و ابتدا به لحاظ استقلالی

کلمه «من» دلالت می‌کند بر معنای مشترک میان من و ابتدا به لحاظ آلی

پس طبق نظر علمای مشهور فرق میان من و ابتدا در نوع لحاظ است؛ وگرنه این دو هیچ فرقی با هم ندارند.

اشکال: لحاظ یک امر ذهنی است؛ وقتی چیزی مقید به امر ذهنی شد، برای همیشه ذهنی می‌شود. یعنی نمی‌شود چیزی در خارج باشد و قیدش در ذهن. پس شما تحقق خارجی این مفاهیم ربطی را از بین بردید (چه استقلالی و چه آلی). یعنی می‌گویید سار زید من البصره الی الکوفه فقط یک امر ذهنی است؛ چون لحاظ در این جمله مهم شده و لحاظ هم امر ذهنی است.

جواب: در اینجا لحاظ، مقوم و رکن و قید معنا نیست. بلکه این قیدی است برای خود رابطه وضعی که جعل شده است برای واضع در هنگام انجام وضع؛ پس اگر حرف من را استعمال کردیم در معنای ابتدا، آن هم با لحاظ استقلالی، این استعمال در معنایی است که اساسا وضع ندارد (یعنی غلط است و از قبیل لفظ مهمل است). **(این پاراگراف برای خودم روشن نیست)**

دیدگاه دوم: این دو معنای ربطی ذاتا با هم تفاوت دارند؛ یعنی معنای من، غیر از معنای ابتدائیت است. اگرچه ناظر به هم هستند و شباهت‌هایی با هم دارند ولی دو سنخ معنا هستند. یکی سنخ معنای استقلالی و دیگری سنخ معنای آلی و غیر استقلالی؛ مثلا در مثال سار زید من البصره الی الکوفه، حقیقتا ربطی حس می‌کنیم و دال بر این ربط هم در جمله پیدا می‌کنیم. پس حرف، دال بر معنای غیر استقلالی، آلی و ربطی است و این کاملا متفاوت با معنای استقلالی (ابتدا) است.

رد دیدگاه اول و اثبات دیدگاه دوم: صورت ذهنیه جمله (سار زید من البصره الی الموفه) یک پیوستگی خاصی دارد. یعنی جمله، کلماتی دارد که این کلمات به هم ربط دارند. پس باید یک معنای ربطی در جمله بین سیر، زید، بصره و کوفه فرض کنیم. اگر این معنایی که ربط ایجاد می‌کند، معانی عارض بر جمله باشد، (یعنی ذاتی نباشد) به ناچار باید این صنعت ربطی از چیزی گرفته شده باشد چون «لأنّ کلّ ما به العرض منتهی الی ما به الذات و إلا تسلسل». پس بالاخره باید چیزی پیدا کنیم که معنای ربطی، ذاتی آن باشد نه عرضی آن و ما به آن، می‌گوییم حروف.

تفصیل دیدگاه دوم در سه مرحله:

مرحله اول: زمانی که ما آتشی را در موقد (منقل) می‌بینیم، در ذهن ما مفاهیمی انتزاع می‌شود (النار فی الموقد)

۱. مفهومی به ازای آتش؛ ۲. مفهومی به ازای موقد؛ ۳. مفهومی که به ازای رابطه و نسبت خاصی که بین آتش و موقد است (ظرفیت)

۱. زمانی که ما آتش را در ذهن می‌آوریم: به حمل اولی می‌آوریم (مفهوما)؛ چون اگر به حمل شایع (مصادقا) باشد، ذهن آتش می‌گیرد.

۲. زمانی که موقد را در ذهن می‌آوریم: به حمل اولی می‌آوریم (یعنی یکی از مصادیقش را در ذهن می‌آوریم)؛

۳. زمانی که رابطه را در ذهن می‌آوریم: به حمل شایع می‌آوریم (یعنی خودش را در ذهن می‌آوریم)؛ چون اینجا خود ربط را می‌خواهیم. یعنی خود این ربط باید حقیقتاً در ذهن بیاید تا بین نار و موقد رابطه برقرار می‌شود.

پس اولین فرق اساسی بین معنای اسمی و حرفی این است که:

معنای اسمی: مفهومی که فقط صورت آن در ذهن تصور می‌شود (بالحمل الاولی)

معنای حرفی: مفهومی است که عین حقیقت آن در ذهن حاضر می‌شود (بالحمل الشایع)

شهید صدر در حلقه ثانیه تفاوت میان معانی اسمیه و حرفیه را از میرزای نائینی (ره) این گونه نقل می‌کنند:

معنای اسمیه: اختاربه هستند؛ یعنی از قبل در ذهن وجود داشته‌اند و شما با استعمال لفظ، آن را از ذهن خطور می‌دهید؛

معنای حرفیه: ایجادیه هستند؛ یعنی با استعمال لفظ، ایجاد می‌شوند (پاورقی: که البته به این کلام، اشکال است توضیح اشکال)

ایشان در حلقه ثالثه فرمودند: برای ایجاد بودن معنای حرفیه، معنای دقیق‌تری هست که در حلقه ثالثه آن را می‌گوییم. (فونت نازک)

اما مراد از ایجاد بودن معنای حرفیه (پاورقی: کلام مرحوم نائینی هم به این معنا حمل می‌شود): مراد این است که عین حقیقت معنای حرفی، حاضر باشند بالحمل الشایع نه اینکه صرف عنوان و تصورش باشد بالحمل الاولی.

مرحله دوم: «زید» در مثال «زید فی الدار و زید فی المكتبه» یکی است ولی «فی» در «زید فی الدار» و «زید فی المكتبه» با هم فرق می‌کند. چون گفتیم معنای حرفیه، معنایشان قائم به دو طرف است؛ پس وقتی طرفین تغییر کرد، معنای آن هم تا حدودی تغییر می‌کند.

تغایر طرفین به دو صورت است:

الف) تغایر ذاتی: ما در «زید فی الدار»، خود «فی» را در ذهن می‌آوریم بالحمل الشایع و در «عمر و فی المكتبه» هم خود فی را در ذهن می‌آوریم. پس اینها غیر هم هستند. یک وجود در «زید فی الدار» و یک وجود در «عمر و فی المكتبه».

ب) تغایر موطنی (ظرف وجود): وقتی شخصی می‌گوید «زید فی الدار»، یک وجود از «فی» در خارج است، یک وجود از «فی» در ذهن متکلم و یک وجود از «فی» در ذهن سامع که وجود همه این «فی»ها با هم متفاوت‌اند؛ هرچند همه اشاره به یک حقیقت دارند.

سوال: آیا می‌توان یک جمع ذاتی حقیقی بین این «فی» ها انتزاع کرد؟

جواب: خیر؛ توضیح کامل آن در ضمن سه مقدمه:

۱. اولاً اینکه جامع ذاتی حقیقی، غیر از جامع عرضی است؛ زیرا در جامع عرضی، لازم نیست مقدمات اشیا را حفظ کنیم؛ بلکه همین که جهت مشترکه‌ای در آنها پیدا کنیم، کافی است. مانند سفیدی که هم در دیوار و هم در تخته و هم در لباس، به عنوان جامع عرضی آنهاست ولی در جامع ذاتی، باید مقدمات اشیا در آن، حفظ شود. مانند جامع زید و خالد که جامع ذاتی آنها، انسان است.

۲. وقتی بخواهیم جامعی را انتزاع کنیم، باید جهت مشترکه را اخذ کنیم و مابه‌الامتیاز را کنار بگذاریم.

۳. مابه‌الامتیاز در این ظرفیت، طرفین نسبت است و هر نسبتی ذاتاً وجودش وابسته به طرفین است؛ یعنی اگر طرفین نباشد، این نسبت از بین می‌رود. پس در مثال ما «زید و دار»، و «عمرو و مکتبه» را برمی‌داریم تا جامعی را انتزاع کنیم. وقتی که طرفین نسبت را حذف کردیم، خود این «فی»ها از بین می‌رود؛ چون معنای حرفی، قائم به طرفین است و وقتی طرفین را حذف کردیم، خود «فی» هم از بین می‌رود.

نتیجه: پس نمی‌توان جامع ذاتی حقیقی بین افراد نسبت‌های ربطیه ایجاد کرد. پس در این مثال، تغایر ذاتی بین افراد نسبت ظرفیت «فی» است. در این مثال اگرچه بین این افراد، «فی» یک جامع عرضی اسمی هست و آن مفهوم، نسبت ظرفیت است.

مرحله سوم:

مقدمه: وقتی واضع می‌خواهد کلمه‌ای را وضع کند، معنایی را که تصور می‌کند یا عام است یا خاص.

وقتی می‌خواهد لفظ را برای معنا قرار دهد، این لفظ ممکن است عام یا خاص باشد که مقابل معنای عام یا خاص قرار می‌گیرد.

۱. لفظ عام، موضوعاً له عام = هم ممکن است، هم واقع است؛ مثل اسمای اجناس؛

۲. لفظ خاص، موضوعاً له خاص = هم ممکن است، هم واقع است؛ مثل اعلام شخصیه؛

۳. لفظ عام، موضوعاً له خاص = مشهور: هم ممکن است و هم واقع شده است مثل حروف؛ آخوند: ممکن است ولی واقع نشده است؛

۴. لفظ خاص، موضوعاً له عام = نه واقع شده است و نه اصلاً ممکن است.

اصل بحث: شهید صدر: اینکه مشهور نسبت به وضع حرف می‌گویند «وضع عام، موضوعاً له خاص»، چون نتوانستند جامع ذاتی میان نسب حروف پیدا کنند.

نکته: بعضی از تعبیر خاص برداشت جزئی شخصی و حقیقی و منطقی (مفهوم قابل صدق بر کثیرین) کرده‌اند.

شهید صدر: مراد از «موضوعاً له خاص»، جزئی به معنای منطقی نیست؛ بلکه مراد، اختصاص نسبت به طرفین خاصی است که این نسبت، قائم به طرفین است و اصلاً اقتضای این را ندارد که بگویید جزئی (ما لا یصدق علی کثیرین)؛ یعنی اگر طرفین نسبت، جزئی باشند، معنای حرف هم جزئی می‌شود؛ اگر طرفین کلی باشند، نسبت ما هم کلی می‌شود. پس نسبت، در اطلاق و کلیت، یا در تقيید و جزئیت و خصوصیت، تابع طرفین است. (این پاراگراف را خودم خوب متوجه نشدم)

(پاورقی: شیخ انصاری می‌گوید: معنای حرفی جزئی است، لذا اطلاق و تقيید درباره آن معنا ندارد، چون جزئی مطلق نمی‌شود تا بگوییم مثلاً تقيید خورده و بعضی از افراد آن مورد نظر نیست زیرا اساساً جزئی افرادی ندارد، در واقع اشتباه ایشان ناشی از این است که جزئی را در بحث معانی حرفیه به معنای جزئی حقیقی و منطقی در نظر گرفته است لذا ایشان قید هیئت را به ماده ارجاع می‌دهد) زیرا هیئت فعل و جمله از معانی حرفیه است (مثلاً علما می‌گویند استطاعت شرط وجوب حج است یعنی قید و شرط هیئت است اما ایشان می‌گویند هیئت که یکک معنای حرفی است قابل تقيید نیست لذا قید شرط استطاعت را به ماده یعنی به و وجوب می‌زند

نتیجه آنکه علما می‌گویند قبل استطاعت اصلاً وجوبی نیست اما شیخ انصاری می‌گویند وجوب هست لکن واجب

نیست) مطارح الانظار مرحوم کلانتری صفحه ۴۹ و کفایه جامعه مدرسین ص ۱۲۱ و ۱۲۲

و لیس المراد باخاص: منظور از خاص اختصاص نسبت به طرفین خاص است که این نسبت بر آنها قائم است، اگر طرفین جزئی باشد، نسبت (هیئت و حرف) هم جزئی است و اگر طرفیت کلی و مطلق باشد نسبت قائم به چنین طرفینی هم کلی و مطلق خواهد بود پس نسبت در اطلاق و تقيید و در عمومیت و خصوصیت تابع طرفین است)

از آنجایی که جزوه در حال ویرایش هست، لطفاً ایرادات احتمالی را حتماً اطلاع بدید

۰۹۱۲۷۵۸۸۶۲۴ @abdorreza۱۲۸ کانال حلقه ثالثه halqheh۳